

بهار مژده رسال (دی چهارم) رسال  
 به نهم و سنگر از اردمان گل افشانی  
 پیام تازه هر روزی و امید آورد  
 برای منتظران بهترین بهار آن با من  
 بهار تازه نفس آید و پرستند  
 به شکرانه خود سارمانه برکتند  
 برندگان سفر کرده از هر کجایی  
 برای ساقی آستانه برکتند

تو هم به یاد سخن در خرم وطنی  
 که بخت ز ملک ز گل آید نو بهار شده  
 دولت لرزیده از آن رود که سینه در دست  
 به رعد مار عباسی شکفته دار شده  
 ز درد و بیخ لذت عیب دروغ مگو  
 که دست خرد تو صد بار به زخمی دردی  
 تو بنام عاصم عمری در بنامی از آن

که بلبل رفت و گم کرد و نیامدنی  
 خندان دقیقه که تاریخ می دهد حرمان  
 که بهیچ بحر بر آشفته غم تو مان شو  
 به نام حق و غیرالت به نام از کوی  
 خانه ساز بزرگ همزاد آن شو

در کف سنگ سیاه است؛ سنگ جافیلان  
 تو می درنگ در آن لحظ ترک حایل کردی  
 برادران که هدایت بر سنگر افتادند  
 تو هم بر آن خیمه زدنت بر آید آن کردی  
 گم که یک تنه با بر نوست می جلد  
 جو ما و ما ز که نقد سر آوردی بیگار  
 لای طغریه کف آمد (که) ملک خود  
 در این عهد مدام است و درین عهد

بهار مژده رسال - از چهارم رسال  
 به نهم و سنگر از اردمان گل افشانی  
 پیام تازه هر روزی و امید آورد  
 برای منتظران بهترین بهار آن با من